سیاست

مرزهای شفاف اصلاح طلبی ۴

مجاهدین انقلاب اسلامی در کنگره دهم ۵

سیاست و بین الملل

پرده سازی های کرملین ۶

استقلال ارتش لبنان در جنوب ... ۷

جهان

کوبا دیگر کوبای سابق نخواهد بود .. ۸

ترکیه و بازگشت به دوران امپراتوری ۹

بنگاه ها

اختراعی نو در دنیای عکاسی ۱۰

تحلیل محمود واعظی از اوضاع منطقه در گفت وگو با شرق

خاورمیانه جدید رایس مرده به دنیا آمد

احسان ابطحی

روز دوشنبه گذشته ساعاتی پس از آتش بس میان حزب الله لبنان و ارتش رژیم اسرائیل و جنگی که ۳۳ روز به طول انجامید، به دیدار دکتر محمود واعظی معاون پژوهش های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام رفتیم تا با وی در مورد تحولات اخیر خاورمیانه صحبت کنیم. محمود واعظی که دانش آموخته روابط بین الملل است و دکترای خود را در این رشته اخذ کرده در عین حال در رشته مخابرات در دانشگاه های آمریکا تحصیل کرده اما همزمان با انقلاب اسلامی از رساله دکترای خود دفاع نکرده و به ایران بازگشته است. او که پیشتر معاون اروپا، آمریکای وزارت خارجه بوده و دوسال در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی معاونت اقتصادی این وزارتخانه را برعهده داشته در مورد وقایع اخیر خاورمیانه معتقد است که خاورمیانه جدید مورد نظر خانم رایس مرده به دنیا آمد و پیروز جنگ ۳۳روزه حزب الله لبنان بود. واعظی گرچه معتقد است که چارچوب قطعنامه صادر شده در مورد لبنان آمریکایی است اما در عین حال می گوید که پیامدهای این قطعنامه به نفع حزب الله است. متن کامل مصاحبه ما با دکتر واعظی در پی می آید.

■ ■ ■

■ آقای دکتر واعظی، اجازه بدهید از ابتدای جنگ ۳۳روزه آغاز کنیم، ابتدا حماس یک سرباز اسرائیلی را به اسارت می گیرد و سپس با واکنش سنگین ارتش اسرائیل مواجه می شود. پس از آن حزب الله وارد عمل می شود و دو سرباز اسرائیلی را به اسارت می گیرد که با واکنش سنگین تر اسرائیل مواجه می شود. دلیل این واکنش اسرائیل چه بود و از این حملات پردامنه چه اهدافی را دنبال می کرد؟

واکنش اسرائیل به حماس و حزب الله دو مورد متفاوت است. یعنی یک موضوع داخلی و خارجی به شمار می رود. آقای اولمرت و حزب جدیدالتاسیس ایشان برخلاف انتظارها در انتخابات پارلمانی گذشته نتوانستند موفقیت مطلق به دست بیاورند و ناچار به ائتلاف با حزب کارگر شدند. یعنی عملاً دولتی مقتدر در اسرائیل بر سر کار نیامد. نکته دیگر اینکه شخصیت اولمرت همواره در سایه شخصیت شارون بود. اولمرت از این فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بهانه آزادی یک اسیر اسرائیلی که توسط حماس گرفته شده بود مردم غزه را سرکوب کرد تا اعتباری برای خودش کسب کند. بحث دیگر، بحث عرصه فلسطین است. برخلاف تصور آمریکایی ها و اسرائیلی ها در انتخابات سراسری گذشته در فلسطین، حماس با درصد بسیار بالایی، اکثریت کرسی های پارلمان را به دست آورد و حاکم سرزمین های فلسطینی شد. این موضوع به هیچ وجه برای اسرائیلی ها و آمریکایی ها قابل قبول نبود. بنابراین به دنبال بهانه ای بودند تا به نوعی حماس را سرکوب کنند. بنابراین ابتدا تلاشی سیاسی را آغاز کردند تا میان فتح و حماس اختلاف افکنی کنند. قبل از این درگیری ها در اراضی فلسطینی بحث رفراندوم مطرح بود و مسائلی که حماس و فتح به رهبری ابومازن را در مقابل هم قرار می داد. حتی بسیاری از کشورهای عربی هم تلاش می کردند تا به جای برقراری رابطه با حماس با ابومازن (محمود عباس) رابطه برقرار کنند. این تلاش های سیاسی با فشارهای اقتصادی هم همراه بود. محدودیت های عجیبی که برای بودجه حماس برقرار شد و تحریم های بین المللی علیه این دولت، در همین راستا انجام شد. بنابراین تصمیم گرفتند با این هجوم حماس را نابود کنند. اما آنچه که در لبنان اتفاق افتاد برمی گردد به تلاش های نظامی آمریکایی ها در منطقه بعد از یازدهم سپتامبر. در حقیقت این تلاش ها از بعد سیاسی از زمان کلینتون آغاز شد که به نتیجه نرسید و سرمایه گذاری هایی که پس از یازدهم سپتامبر، بوش از نظر نظامی انجام داد. با لشکرکشی به افغانستان و عراق. گرچه حمله به افغانستان ارتباط چندان مستقیمی با وقایع اخیر ندارد؛ اما پیامد این حمله به بهانه مبارزه با تروریسم و تسری آن به گروه های فلسطینی و لبنانی و مبارزین مسلمان در راستای خواست اسرائیلی ها بود. حمله به عراق هم در همین راستا تعریف می شد. یعنی یکی از اهداف آمریکایی ها تسلط بر عراق در کوتاه مدت بود. هدف واشینگتن هم منزوی کردن همه کشورهای مخالف بود و از همه اینها مهمتر، طرح خاورمیانه بزرگ بود که پس از حمله به عراق مطرح شد.

■ یعنی طرح خاورمیانه بزرگ بعد از حمله به عراق مطرح شد؟ یا از قبل طراحی شده بود و با حمله به افغانستان آغاز شد؟

بله، اصولاً خاورمیانه یکی از مناطق حساس و تعیین کننده در سیاست خارجی آمریکا است و به همین دلیل آمریکایی ها همواره از طریق سیاسی به دنبال طرحی بودند تا وضعیت خاورمیانه را در راستای اهداف خودشان تغییر دهند. ضمن اینکه اروپایی ها هم از نگاه دیگری برای خاورمیانه طرح داشتند. طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا از طریق سیاسی اجرا نشد لذا آمریکا می خواست که نیروی نظامی آن را پشتیبانی کند. بر این اساس بحث خاورمیانه بزرگ مطرح شد. بحث خاورمیانه بزرگ مفصل است، یکی از اهداف آن امنیت اسرائیل و مشروعیت بخشیدن به آن است. خاورمیانه بزرگ هنگامی تحقق می یابد که کشورهای این منطقه اسرائیل را به رسمیت بشناسند و صلحی در منطقه برقرار شود که تامین کننده خواسته های اسرائیل باشد و روابط اقتصادی این رژیم با کشورهای منطقه عادی شود. اما ناکامی های آمریکا در عراق و اینکه به اهداف حداقلی هم در این کشور دست نیافت و از سوی دیگر پیروزی حماس عملاً طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا را به هم ریخت.

■ یعنی به نظر شما پیروزی حماس در فلسطین و روی کار آمدن یک دولت نزدیک به ایران در عراق، برنامه های آمریکا را با مشکل مواجه کرد؟

بله، دولتی نزدیک به ایران و دولتی که مستقل عمل می کند. نتایج انتخابات در چندین دوره مردم عراق برخلاف حمایت آمریکا از ایاد علاوی که یک شیعه سکولار است مردم به فهرست ائتلاف یکپارچه عراق دادند. این شکستی برای آمریکا بود در عراق. با همه سرمایه گذاری های نظامی، اقتصادی، تبلیغاتی و غیره سیاست آمریکا در عراق با شکست مواجه شد. در بحث افغانستان هم اگر بخواهیم اشاره کوتاهی بکنیم، امروز در این کشور با همه تلاش ها، طالبان مجدداً در حال ظهور است و درگیری ها رو به افزایش گذاشته است و امنیت برقرار نشده و همه اینها برخلاف وعده هایی است که به مردم افغانستان داده شد. بازسازی اساسی در این کشور انجام نشده و از لحاظ اقتصادی هم کاری جدی برای مردم انجام نشده است.

■ آقای دکتر! بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که ارتش اسرائیل از چندین ماه قبل آماده این حمله بود. یعنی معتقدند که این واکنش سنگین یک شبه اتفاق نیفتاده است، نظر شما در این مورد چیست؟

دقیقاً، به نظر من هم حزب الله آمادگی حمله اسرائیل را داشت و هم اسرائیل طرح داشت برای حمله به لبنان. دلایل آن هم مشخص است: ۱- بحث داخلی سرزمین های فلسطینی، روی کار آمدن حماس و اینکه اولمرت به دنبال مشروعیت بخشیدن به خودش بود. اما بحث دیگر اینکه اسرائیل به دنبال خلع سلاح حزب الله بود. ۲ - ظرف چند روز تا رودخانه لیطانی پیشروی کند. ۳ - به دنبال اجرایی کردن قطعنامه ۱۵۵۹ بود و حاشیه امنیت کامل برای خودش ایجاد کند. ۴ - نیروهای چندملیتی با مجوز اجرایی را در جنوب لبنان مستقر کند و ۵ - به هر حال در شرایط جدید به لبنان و سوریه و کشورهای دیگر منطقه زهر چشم نشان دهد.

اینها از روز اول جنگ روی صحبتشان حزب الله نبود. ولی منظورشان ایران و سوریه بود.

آمریکایی ها هم از سوی دیگر اهدافی بزرگتر از اهداف اسرائیل دنبال می کردند و هماهنگی بسیار نزدیکی میان آمریکا، انگلیس و اسرائیل در وهله اول و در دایره ای دیگر بین برخی از کشورهای عربی و قدرت های بزرگ وجود داشت. دلیل آن هم اینکه کشورهای عربی از فردای حمله به لبنان سکوت پیشه کردند که انگار هیچ خبری در دنیا نیست. اما آمریکایی ها و انگلیسی ها از همان روزهای اول با حمایت از اسرائیل صحبت از نابودی حزب الله و خلع سلاح کامل آن می کردند. برخی از کشورهای عربی هم به جای موضع گیری علیه اسرائیل، صحبت از ماجراجویی حزب الله می کردند. به نظر من هماهنگی نانوشته میان این کشورها وجود داشت. عملاً اسرائیل با پشتوانه نظامی و سیاسی بسیار گسترده علیه یک گروه به نام حزب الله وارد عمل شد. ارتش لبنان هم که اقدامی نکرد ولی در داخل لبنان گروه هایی از حزب الله وجود داشت. حمایت سوریه و ایران هم وجود داشت. اما پس از آن دو اتفاق افتاد: اول کشته شدن مردم بی دفاع لبنان به ویژه حمله به قانا و دوم استفاده از همه ابزارها برای محدود کردن حزب الله، یعنی همه تلاش خودشان را کردند تا جلوی دارو، غذا و غیره را بگیرند. این عوامل باعث شد افکار عمومی جهان علیه اسرائیل بسیج شود. نتیجه اینکه در یک زمان ۱۵ روزه در کشورهای عربی و اسلامی، لحن عوض شد. دولت های عربی و اسلامی حقایق را درک نکردند، بلکه تغییر لحن آنان به دلیل فشار افکار عمومی مسلمانان بود. به طور خلاصه اینکه اسرائیل اهدافی را در منطقه با هدف تثبیت مشروعیت خودش، مرعوب کردن لبنان و سوریه و ایران و حتی کشورهای عرب با توجه به سابقه جنگ های گذشته دنبال می کرد. در گذشته همه جنگ های اسرائیل علیه کشورهای عربی به یک هفته نکشیده بود. اسرائیلی ها تصور نمی کردند که یک گروه مورد حمایت شیعیان این گونه مقاومت کند. آنها فکر می کردند حزب الله را نابود خواهند کرد و این یک اشتباه محاسباتی اطلاعاتی بود. اگر آنها تحلیل امروز را از حزب الله داشتند، قطعاً در آغاز جنگ این گونه صحبت نمی کردند و این گونه وارد جنگ نمی شدند. به هیچ کدام از اهداف تعریف شده شان هم دست پیدا نکردند. نه توانستند اسرایشان را آزاد کنند، نه حزب الله خلع سلاح شد. نیروهای ناتو و چندملیتی هم جای خود را به نیروهای حافظ صلح سازمان ملل داد. بنابراین من معتقدم که این جنگ شکست ارتش اسرائیل بود که با این عملیات هیمنه اش فروریخت. وعده دولت اسرائیل به مردمش هم تحقق نیافت. اما در نقطه مقابل حزب الله نشان داد که یک گروه چریکی کوچک سی و چند روز می تواند در مقابل ارتش اسرائیل که خود را چهارمین یا پنجمین ارتش دنیا می نامد مقاومت کند. به اعتراف خود اسرائیلی ها و آمار رسمی شان ۱۲۶ نظامی اسرائیلی کشته شده اند که قطعاً همراه با سانسور است. بسیاری از مردم شهرهای شمالی اسرائیل برای بیش از یک ماه در پناهگاه ها زندگی کردند. اما حزب الله تنها ۶۱ کشته داد و بیش از ۱۰۰ تانک مرکاوای ارتش اسرائیل را هم منهدم کرد. اسرائیلی ها ۱۰۴۵ لبنانی غیرنظامی را کشتند که ۳۵۰ نفرشان کودک بودند و تعدادی از آنها هم پیرزن و پیرمرد بودند. منهدم شدن سه ناوچه ارتش اسرائیل هم اتفاق بزرگی بود. تا به امروز در هیچ کدام از جنگ های گذشته نیروی دریایی اسرائیل ضربه ندیده بود.

■ شما فرمودید که اسرائیل در گذشته در همه جنگ های کلاسیک پیروز شده است. اما در تنها جنگ چریکی در برابر همین حزب الله در جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ شکست خورد. مگر اسرائیل تجربه شکست در جنگ های غیرکلاسیک را نداشت، پس چرا وارد جنگ شد؟

به نظر من اسرائیل کاملاً حساب شده عمل کرد. در یک هفته اول همه مسیرهای منتهی به جنوب لبنان را بست و حزب الله را محاصره کرد. یعنی حتی مسیرهای جنوب لبنان به خود لبنان را هم مسدود کرد. مسیر دارو و غذا را هم به جنوب مسدود کردند. اما حزب الله مقاومت کرد. این اشتباه محاسباتی اسرائیل بود. اسرائیل فکر نمی کرد که حزب الله بتواند با سلاح دیگری جز کاتیوشا شهرهای دورتر از فاصله ۲۰ تا ۲۵ کیلومتری را با مرز هدف قرار دهد. وقتی هم که هدف قرار داد، اسرائیل سعی کرد مقر پرتاب موشک حزب الله را نابود کند که باز هم چیزی پیدا نکردند. چون حزب الله از مناطق مسکونی ضربه می زد. بعد از آن هم فکر کردند که موشک های حزب الله تمام خواهد شد اما نشد. ضمن اینکه اسرائیلی ها فکر می کردند که با شروع جنگ حزب الله با فشار افکار عمومی لبنان مواجه می شود که این هم اشتباه بود. یعنی حزب الله که در گذشته با طایفه سنی به دلایل مختلف و مسائلی مانند ترور رفیق حریری مشکل داشت، در این قضیه بدنه سنی ها از راس بریدند و از حزب الله حمایت کردند. مسیحی های لبنان هم حمایت کردند. پس فشار افکار عمومی هم اشتباه محاسباتی بود. در ابتدای جنگ آنها می گفتند که حزب الله به دستور ایران و تحت الشعاع قرار دادن موضوع هسته ای وارد جنگ با اسرائیل شده است. ولی انصافاً سید حسن نصرالله در نطق های تلویزیونی اش به قدری با مردم منطقی صحبت کرد که آنها قانع شدند جنگ لبنانی است. دوم اینکه آنها در هفته دوم جنگ آنقدر در جنوب لبنان آتش ریختند که فکر نمی کردند چریکی بتواند در آنجا باقی بماند. اما وقتی پس از آتش باری به قصد پیشروی به سمت رودخانه لیطانی با مقاومت چریک های حزب الله مواجه شدند و شروع به عقب نشینی کردند، حزب الله می دانست که اسرائیل توسعه طلب است و چشم به خاک لبنان دارد. بنابراین در زیرزمین سنگرهایی بتونی درست کرده بودند.

■ آقای دکتر! سئوال من اینجاست. چه لزومی داشت که حزب الله در این موقعیت زمانی وارد جنگ با اسرائیل شود در حالی که الان به هرحال زیرساخت های لبنان ویران شده است؟ یعنی حزب الله انتظار این واکنش را از اسرائیل داشت و اگر داشت وارد این جنگ می شد؟

این جنگ با انتخاب حزب الله نبود بلکه جنگی طراحی شده از قبل از سوی اسرائیل بود و به بهانه اسارت دو سرباز اسرائیلی آن را آغاز کردند. اما حزب الله معتقد است تا وقتی که حتی یک متر از خاک لبنان تحت اشغال است باید برای آزادی آن جنگید. مزارع شبعا در اشغال اسرائیل است و باید مقاومت کرد. حزب الله معتقد است که سربازان اسرائیلی را در خاک خودش به اسارت گرفته. این ایده اساسی حزب الله است. اما مطلب دیگر اینکه بسیاری از لبنانی ها در زندان های اسرائیل هستند. آقای سیدحسن نصرالله چه در مذاکراتش با مقامات کشورهای مختلف و چه در سخنرانی هایش اعلام کرده بود که باید اسرای لبنانی آزاد شوند. اگر آنها را آزاد نکنید، ما شما را مجبور می کنیم که آزادشان کنید. سیدحسن نصرالله هم در یکی از آخرین سخنرانی های خود اعلام کرد که اگر اسرائیلی ها اسرای ما را آزاد نکنند، ما اسرائیلی ها را اسیر می کنیم تا مجبور به آزادی اسرای ما شوند. بنابراین حزب الله با هدف شروع جنگ این اقدام را نکرد و برای شروع یک جنگ این اقدام را نکرد، برای آزادی اسرایش دو سرباز اسرائیلی را به گروگان گرفت. بنابراین این اسرائیلی ها بودند که در برابر اسارت دو سرباز یک جنگ تمام عیار به راه انداختند. البته حزب الله در آغاز جنگ آمادگی دفاع از خود را داشت. اسرائیل هم آمادگی قبلی داشت. در اجلاس گروه ۸ در سن پترزبورگ هم بوش و بلر از جنگ و ادامه آن تا نابودی و خلع سلاح حزب الله صحبت می کردند. همه اینها یعنی هماهنگی قبلی. صحبت از خاورمیانه جدید هم در راستای جبران شکست های پیشین آمریکا در خاورمیانه بود؛ این بار با دستاویز قرار دادن لبنان و با هدف دستیابی به اهداف جدید. بنابراین اگر حزب الله این گونه مقاومت نمی کرد؛ قطعاً شما مطمئن باشید که اینک سرنوشت جنگ این گونه نبود. من معتقدم که آنچه امروز به دست آمد یک پیروزی بود، نه تنها برای حزب الله، بلکه برای همه ملت لبنان. اما ممکن است اینجا یک سئوال مطرح شود و آن اینکه ویرانی لبنان و کشته شدن این همه مردم غیر نظامی در مقابل دو نفر اسیر ارزش داشت یا نه؟ پاسخ من به این سئوال این است که حزب الله آغازکننده جنگ نبود و اسارت دو سرباز اسرائیلی تنها بهانه ای برای این هجوم به لبنان بود.

اما آنچه مهم است این است که اسرائیل همواره از سال ۴۸ تا امروز در همه جنگ ها پیروز شده است. در گذشته همواره کشورهای عرب منطقه تحقیر شده بودند. ارتش اسرائیل همیشه لبنان و برخی از کشورهای عربی را تهدید و تحقیر می کرد. آنچه که امروز به وقوع پیوست به افزایش غرور جهان عرب و فلسطین کمک کرد.

امروز با جنگ ۶روزه متفاوت است که اسرائیل ۴۰ هزار سرباز مصری را اسیر کرد و صحرای سینا را هم به اشغال درآورد. اینها مسائلی نیست که با مقاله و سخنرانی از ذهن مردم مسلمان و اعراب خارج شود. پاک شدن این خاطره از ذهن مردم با اقدام حزب الله میسر بود.

■ آقای دکتر واعظی! یعنی دستگاه اطلاعاتی اسرائیل از توان حزب الله بی اطلاع بود؟ موساد نمی دانست که به قول سیدحسن نصرالله، حزب الله ۱۲ هزار موشک دارد؟

شاید اسرائیل نمی دانست که حزب الله ۱۲ هزار موشک دارد. ضمن اینکه تصور می کرد با پرتاب اولین موشک حزب الله، پایگاه هایشان را شناسایی و آنجا را نابود خواهد کرد. بزرگترین شکست اسرائیلی ها هم به عقیده من شکست سرویس های اطلاعاتی اسرائیل بود که همواره دست برتر را دارند. بنابراین اولین بازنده این جنگ موساد است و دومین بازنده ارتش اسرائیل و سومین بازنده هم اولمرت که نتوانست به اهدافش دست یابد. چهارمین بازنده هم آمریکا است که نتوانست با حمایت هایی که از اسرائیل کرد به اهدافش دست یابد. توجه داشته باشید که تلاش سیاسی دیگری که از هفته گذشته آغاز شد این بود که آمریکایی ها و انگلیسی ها آنچه که نتوانسته بودند در عملیات نظامی به دست بیاورند، سعی کردند از راه سیاسی و گذراندن قطعنامه به دست بیاورند. اما همبستگی میان دولت و گروه های مختلف لبنانی و فشار افکار عمومی اعراب و مسلمانان مانع پیروزی آنها شد.

■ موضع فرانسه را در این قطعنامه چگونه ارزیابی می کنید. چرا پاریس در این جنگ از لبنان حمایت می کرد؟

فرانسه از حزب الله حمایت نکرد. فرانسه همواره در طول تاریخ لبنان را یکی از مهمترین پایگاه های خودش در خاورمیانه می داند و به دنبال رابطه ای که با مسیحی ها و مارونی های لبنان داشت و به دلیل ارتباط با شخصیت های دیگر لبنانی مانند رفیق حریری موضعی جانبدارانه نسبت به کلیت لبنان اتخاذ کرد. فرانسه احساس کرد اگر از لبنان حمایت نکند برای همیشه این پایگاه استراتژیک در منطقه را از دست خواهد داد. بنابراین فرانسه ناچار شد از لبنان حمایت کند.

■ پس شما معتقدید که فرانسه در تعدیل قطعنامه نقش داشت؟

عکس: مهدی حسنی، شرق

فرانسوی ها به دلیل نفوذی که به عنوان یک عضو دائم شورای امنیت دارند برای آنکه لبنان را از دست ندهند، مجبور به حمایت از کلیت نظام لبنان شدند. از سوی دیگر همبستگی خوبی هم میان حزب الله و دولت لبنان ایجاد شد. تا جایی که ما می بینیم سیدحسن نصرالله در موضعی عقلایی، با وجود ابهامات قطعنامه و ناعادلانه بودن بخش هایی از آن، به همراه دولت لبنان قطعنامه را پذیرفت.

■ آقای واعظی! در حالی که سیدحسن نصرالله که رهبر حزب الله لبنان است با وجود انتقادهایی که از قطعنامه دارد از آن حمایت می کند، در داخل کشور ما عده ای با آن مخالفت می کنند و می گویند قطعنامه یک سویه یا نامتوازن بود، دلیل این موضع گیری ها را در چه می بینید؟ چرا عده ای در داخل ایران تندتر از سیدحسن نصرالله عمل می کنند؟

اگر استناد ما نوشته های قطعنامه باشد، بله چارچوب آن آمریکایی است. بسیاری از حقایق در قطعنامه دیده نشده است. اسرائیل در قطعنامه به دلیل اقداماتش محکوم نشده است. ولی به نظر من لبنانی ها و سیدحسن نصرالله به پیامدهای پایان جنگ که به نفع این جنبش و مردم لبنان است توجه کرده و این همان غرور ملی مردم لبنان و غرور عربی بود که به وجود آمد و اشکالاتی را در عرصه داخلی اسرائیل ایجاد کرد. الان در اسرائیل بحث استعفای اولمرت جدی شده است.

■ چقدر احتمال می دهید که دولت اولمرت سقوط کند؟

مسئله سقوط دولت اسرائیل به شاخص های مختلفی وابسته است. الان در صحنه سیاسی اسرائیل شخصیت شاخصی وجود ندارد که بتواند جایگزین اولمرت شود. تنها نتانیاهو از حزب راستگرا و به شدت افراطی لیکود است که آن هم کرسی های اندکی در پارلمان دارد. اکنون اسرائیل مشکلات داخلی دارد و انسجام گذشته را ندارد. حرف من این است که کسانی که در لبنان و سوریه از قطعنامه حمایت کردند به پیامدهای مثبت آن توجه کردند نه به خود قطعنامه و نوشته های آن.

■ آقای دکتر! زمانی که جنگ شروع شد بسیاری از تحلیلگران غربی در تحلیل هایشان بر این اعتقاد بودند که این جنگ، جنگ هژمونی سوریه بر لبنان و در سطحی بالاتر جنگ برای هژمونی ایران بر منطقه است. هنری کیسینجر و همین آقای فیشر وزیر امور خارجه سابق آلمان که اخیراً به ایران سفر کرد از جمله این افراد بودند. حتی فیشر در مقاله ای که برای روزنامه اسرائیلی هاآرتص نوشت، موضع گیری نکردن اعراب را در درک همین موضوع ارزیابی کرده بود و در نهایت نسبت به هسته ای شدن ایران هشدار داده بود. نظر شما در این زمینه چیست؟

غربی ها باید این جنگ را توجیه می کردند. جنگ با یک گروه چریکی برای آنها افت داشت. بنابراین غربی ها و اسرائیلی ها تصمیم گرفتند دشمن بزرگتری برای خود پیدا کنند. ایران و سوریه بهترین کشورهایی بودند که از نظر آنها می توانستند پشت حزب الله قرار بگیرند. البته آنها به دنبال شکست حزب الله بودند تا آن را به شکست ایران و سوریه هم نسبت دهند. دوم اینکه آمریکایی ها طرح های دیگری برای ایران و سوریه پس از جنگ داشتند. حتی بوش بیشتر از اسرائیل دم از ایران و سوریه می زد. آنها فکر می کردند شکست حزب الله برابر با شکست ایران و سوریه است. هدف دیگر آنها هم این بود که افکار عمومی لبنان را قانع کنند که حزب الله با تحریک ایران و سوریه وارد جنگ شده است تا مردم لبنان به حزب الله پشت کنند و صحنه داخلی لبنان را با اختلاف مواجه کنند. یعنی اینکه به مردم لبنان بگویند این جنگ نیابتی است. جنگ لبنانی - اسرائیلی نیست. جنگ ایرانی- اسرائیلی و در نهایت ایرانی- آمریکایی است.

■ آنها استدلال می کردند که دقیقاً به همین دلیل اعراب وارد این جنگ نمی شوند، حتی بنا بر اخباری که البته تائید نشد، ملک عبدالله پادشاه عربستان برای اولمرت پیامی فرستاد و از او خواست تا از فرصت استفاده کرده و حزب الله را نابود کند. نظر شما چیست؟

آمریکا و اسرائیل با کمک اعراب تلاش فراوانی کردند تا نشان دهند این جنگ، جنگ حزب الله شیعه با اسرائیل است تا بتوانند آن را به ایران مرتبط کنند و آن را تبدیل کنند به آن بحث هلال شیعی. یعنی همان بحثی که مبارک و ملک عبدالله دوم آن را خیلی مطرح می کنند. آنها می خواهند نشان دهند آنچه که در ۲، ۳ سال گذشته اتفاق افتاده در راستای منافع ایران بوده است. یعنی در عراق نزدیک ترین گروه ها به ایران روی کار آمدند. اقلیت های شیعه در مناطق مختلف قوت گرفتند و به دنبال حقوقشان هستند و الان هم این موضوع به حزب الله ختم شده است. اتفاقی که برخلاف میل آنها رخ داد این بود که حماس سنی از مبارزات حزب الله شیعه حمایت کرد. از طرف دیگر در داخل لبنان اهل تسنن هم از حزب الله حمایت کردند. بنابراین تلاش اسرائیل و آمریکا برای نشان دادن جنگ به عنوان یک جنگ شیعی- اسرائیلی ناکام ماند. اما دلیل وارد کردن سوریه به این جنگ این بود که غربی ها پس از ترور رفیق حریری فشار عظیمی را بر سوریه وارد کردند و قطعنامه ۱۵۵۹ را به تصویب رساندند، ۳۰ هزار نیروی سوری را از لبنان خارج کردند و قتل رفیق حریری را به بشار اسد ارتباط دادند. مجموعه این فعل و انفعالات با هدف منزوی کردن سوریه انجام شد. اگر ارتباط سوریه و حزب الله محکم می شد و حزب الله شکست می خورد، به ادامه فشارها منجر می شد. اما اتفاقی که افتاد کاملاً برخلاف خواسته آنان بود. الان جایگاه منطقه ای ایران و سوریه تغییر کرده است و آنها به این نتیجه رسیده اند که امنیت منطقه با نادیده گرفتن ایران و سوریه امکان پذیر نیست. آنها پس از ماجراها فهمیدند که ایران و سوریه اگر بخواهند می توانند معادلات منطقه ای را برخلاف خواسته های آمریکا و اسرائیل تغییر دهند.

■ پس شما معتقدید که پس از این جنگ موضع ایران در منطقه به ویژه در بحث هسته ای تقویت شده است؟

من این گونه پاسخ می دهم که پیامد این جنگ سی و چندروزه، پیروزی حزب الله و به تبع آن پیروزی سیاسی ایران، سوریه، لبنان و حزب الله بود که به ارتقای نقش و جایگاه منطقه ای ایران و سوریه منجر شد. یعنی موضع ایران پس از این اتفاقات تقویت شده است. اما اینکه آیا این موضوع مستقیم بر روی مسئله هسته ای ما اثرگذار باشد، باید بگویم خیر. به نظر من موضوع هسته ای ما با توجه به اینکه شورای امنیت و صدور قطعنامه رسیده است، نمی شود آن را خیلی ساده با مسائل لبنان گره زد. یعنی موضوع هسته ای ما به متغیرهای زیادی وابسته است که باید به همان متغیرها برای حل و فصل آن اندیشید.

■ سوریه چطور آقای دکتر؟

به نظر من سوریه از حالا به بعد از انزوای گذشته خود خارج خواهد شد.

یعنی قدرت مانور سوریه در میان کشورهای عرب منطقه افزایش خواهد یافت.

■ با این حال آقای دکتر خیلی ها معتقد بودند که سوریه در میانه جنگ به سمت غرب چرخید و با صحبت هایی که با مقامات دمشق شد کمتر از گذشته از حزب الله حمایت کرد.

اگر از عمق بازیگری سیاستمداران سوری مطلع باشیم، متوجه می شویم که شاید در ظاهر این گونه باشد اما سوریه همواره از حزب الله حمایت کرده است.

■ اگر اسرائیل از بلندی های جولان خارج شود، سوریه اسرائیل را به رسمیت خواهد شناخت؟

نگرانی های سوریه نگرانی های مشابه لبنان است. آنان همواره اسرائیل را به صورت یک تهدید می دانند. یعنی بر این باورند که اگر اسرائیلی ها فرصت پیدا کنند و فضای جهانی به آنها اجازه دهد، با حمایت های یک جانبه آمریکا خوی توسعه طلبی خود را دنبال می کنند. آنها خودشان را نمی توانند در اسرائیلی کوچک محصور و محدود ببینند. ولی اگر بلندی های جولان پس داده شود، شاید در برخی از سیاست های سوریه تجدیدنظر انجام شود.

■ وضعیت دولت حماس را چگونه ارزیابی می کنید؟ یعنی فکر می کنید بعد از این ماجراها دولت حماس می تواند ادامه دهد؟

به نظر من چون اسرائیل در این ماجرا تضعیف شد، من فکر می کنم موقعیت حماس تقویت شد. حماس همچنان اسرای اسرائیلی را حفظ کرده است.

■ اما حماس خیلی تحت فشار است، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی.

بله.

■ ممکن است دولت حماس سقوط کند و دولتی ائتلافی متشکل از حماس و فتح روی کار بیایند تا بتوانند ادامه دهند؟ یعنی حماس به هر حال به عنوان یک واقعیت صحنه باید با اسرائیل مذاکره کند، اما به دلایلی ترجیح می دهد این کار را به فتح واگذار کند. در ابتدای پیروزی هم سعی کرد که با فتح ائتلاف کند، اما آنها به امید سقوط زودهنگام دولت حماس حاضر به ائتلاف نشدند. اکنون وضعیت را چگونه ارزیابی می کنید؟

حماس از همان شروع پیروزی اش این موضوع را در ذهن داشت. از همان ابتدا از ریاست جمهوری ابومازن حمایت کرد.

■ اما فتح به امید سقوط زودهنگام حماس حاضر به ائتلاف نشد. یعنی در داخل فلسطین هم گروه هایی هستند که خواستار سقوط حماس هستند. مثل جبهه خلق برای آزادی فلسطین.

بله این اختلافات وجود دارد اما فکر می کنم سقوط حماس منجر به بی ثباتی می شود. آمریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا، برخی از کشورهای عربی و برخی گروه های داخلی فلسطین همه تلاش خود را برای عدم موفقیت حماس به کار بردند اما موفق نشدند. این به این معنی است که اوضاع در سرزمین های اشغالی در صورت سقوط حماس بدتر خواهد شد نه بهتر.

■ یعنی اگر دولت ائتلافی فتح و حماس به روی کار بیاید اوضاع بدتر می شود؟

اگر ائتلاف منجر به روی کار آمدن دولتی خنثی شود که نتواند برای مردم کار کند، قطعاً خیر.

■ نه، منظورم این است که دولتی که بخش فتح آن با اسرائیل مذاکره کند و حماس اوضاع داخلی را عهده دار شود؟

اگر این موضوع با توافق و تفاهم و نه با زور میسر شود، اوضاع بهتر خواهد شد.

■ خانم رایس اخیراً از خاورمیانه جدید صحبت کرد. این خاورمیانه جدید چیست؟ و حتماً سوریه و ایران هم در این طرح آمریکا از اهداف واشینگتن هستند. در مورد سوریه اما با توجه به سابقه ای که از انتخابات اخیر در منطقه دارند ترجیح می دهند همین دولت سکولار روی کار باقی بماند تا در روندی دموکراتیک، دولتی افراطی و تندرو با توجه به نفرت جهان عرب از آمریکا به روی کار نیاید. به همین دلیل ترجیح می دهند با حفظ دولت فعلی سوریه با آن معامله ای دیپلماتیک انجام دهند. اما در مورد ایران برنامه آنها چیست؟

طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا در نطفه خفه شد. این طرح پس از قصه عراق مطرح شد. اما پس از آن رهبران کشورها نگران قدرت خود بودند و افکار عمومی مخالف عملکرد آمریکا و این باعث نشد تا خاورمیانه بزرگ در نطفه خفه شود. به نظر من خاورمیانه جدید هم که آقای بوش و خانم رایس هنوز هیچ تعریفی از آن نکرده اند، مرده به دنیا آمد. خاورمیانه جدید با پیروزی اسرائیل بر حماس و حزب الله معنی پیدا می کرد نه با این وضعیت که امروز شاهد آن هستیم. نه با این وضعیتی که بسیاری پیروزی حزب الله را جشن می گیرند و بسیاری دیگر شکست اسرائیل را احساس می کنند. پس عملاً خاورمیانه جدید پشت بندی نخواهد داشت. بنابراین خاورمیانه جدید یا با زور محقق می شود یا با سیاست. با زور که نشد، می ماند از طریق سیاسی و دموکراتیک. اگر در کشورهای منطقه هم انتخابات آزاد برگزار شود، نتیجه ای بهتر از عراق برای آمریکا نخواهد داشت. الان کشورهای منطقه یا انتخابات ندارند یا انتخاباتی کاملاً کنترل شده دارند. در کشورهایی هم که انتخابات نسبتاً آزادی دارند، گروه هایی به روی کار می آیند که مخالف آمریکا هستند. یعنی اگر در کشورهای عربی و منطقه دموکراسی و انتخابات آزاد برگزار شود، بسیاری از رهبران فعلی باید قدرت را واگذار کنند. دلیل روی کار آمدن این دولت ها هم نفرت مردم از اسرائیل و حمایت های بی قید و شرط آمریکا از این رژیم است. اما علاوه بر آن، آنچه در افغانستان و عراق اتفاق افتاد و آنچه که سربازان آمریکایی در عراق و افغانستان و زندان ابوغریب انجام دادند، باعث روی کار آمدن دولت های ضدآمریکا در منطقه در روندی دموکراتیک خواهد شد. بنابراین آمریکایی ها این را می دانند که دولت های فعلی خاورمیانه منافع شان را اگر کامل تامین نکنند، بخشی از آن را تامین خواهند کرد و آمریکا این را می داند که در روندی دموکراتیک معلوم نیست دولت هایی که قدرت می گیرند حتی منافع حداقلی آنها